

مجهول‌سازی افعال مرکب فارسی از منظر معنایی و نظریه

معنی‌شناسی مفهومی

عالیه کرد زعفرانلو کامبوزیا^{۱*}، سپیده عبدالکریمی^۲، فردوس آقاگل‌زاده^۳، ارسلان گل‌فام^۴

۱. استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۳. دانشیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران
۴. استادیار گروه زبان‌شناسی همگانی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

پذیرش: ۸۹/۱۰/۲۵

دریافت: ۸۹/۷/۲۵

چکیده

این پژوهش کوششی است برای بررسی انواع روش‌های مجهول‌سازی فعل‌های مرکب زبان فارسی و معرفی نظریه معنایی چکندوف، یعنی آنچه «نظریه معنی‌شناسی مفهومی» نامیده می‌شود. معرفی این نظریه معنی‌شناختی، به این دلیل است که میانی آن به محک داده‌های زبان فارسی سپرده شود تا معلوم شود آیا این نظریه، چنان‌که پیشنهاددهنده آن ادعا می‌کند، جهانی است و از عهده تبیین داده‌های زبان فارسی برمی‌آید یا خیر. به این منظور، رفتار معنایی ۲۲ فعل مرکب زبان فارسی که از راه همراه شدن سازه غیرفعلی با فعل سبک «انداختن» ساخته می‌شوند، به هنگام مجهول‌کردن این افعال بررسی می‌شود. چنانکه ملاحظه خواهیم کرد، برای مجهول‌سازی گروهی از فعل‌های مرکب، می‌توان از دو روش نحوی و معنایی بهره برد. همچنین، خواهیم دید که نظریه معنایی چکندوف به دلیل توجه به مؤلفه‌های معنایی و در نظر گرفتن آن‌ها به منزله واحد تحلیل معنایی، از عهده تبیین پذیرفتنی نبودن جمله‌هایی که دستوری‌اند، ناتوان می‌ماند و بنابراین، استدلال خواهیم کرد که چنانچه واحد تحلیل معنی جمله در نظر گرفته نشود، تحلیل‌های معنایی نتایج درستی را بر پی نخواهند داشت.



واژگان کلیدی: فعل مرکب^۱، فعل سبک^۲، مجهول‌سازی^۳، نظریه معنی‌شناسی مفهومی^۴، واحد تحلیل معنایی^۵.

۱. مقدمه

مقوله دستوری فعل در دستور زبان، به دلیل بازبودن فهرست واژه‌های متعلق به آن، گوناگونی ساختاری اعضای این مقوله دستوری و ویژگی‌های معنایی که هر ساختار خاص با خود همراه دارد، همواره از بحث‌برانگیزترین مباحث دستوری بوده است. در میان افعال زبان فارسی، فعل‌های مرکب، به این دلیل که رفتارهای دستوری و معنایی گوناگون و جالب‌توجهی از خود نشان می‌دهند، همواره موضوع بررسی و پژوهش زبان‌پژوهان ایرانی و غیرایرانی بوده‌اند. در این مقاله نیز کوشیده‌ایم از منظری خاص به ساخت صورت مجهول فعل‌های مرکب بپردازیم و در پی پاسخ به دو پرسش اصلی زیر باشیم که انگیزه نگارش نوشته حاضر است:

۱. چندگونه ساخت مجهول برای فعل‌های مرکب زبان فارسی متصور است؟

۲. دیگر اینکه، چگونه می‌توان با تبیین صورت نامفعولی فعل‌های مرکب بررسی‌شده با تکیه بر مبانی نظریه معنی‌شناسی مفهومی، واحد تحلیل‌های معنایی را مشخص کرد؟

برای پاسخگویی به این پرسش‌ها، برای گروهی از فعل‌های مرکب زبان فارسی، دو گونه ساخت مجهول قائل شده‌ایم؛ یکی مجهول نحوی که از ساخت «صفت مفعولی + شدن + شناسه» پیروی می‌کند و دیگری مجهول معنایی که یکی از موضوع‌های مورد بحث در این مقاله است. به این منظور، به بررسی موردی فعل‌های مرکبی پرداخته‌ایم که با فعل سبک «انداختن» ساخته می‌شوند. صورت معلوم و مجهول این افعال را در قالب نمودارهای معنایی ری جکندوف^۶ و مؤلفه‌های معنایی وی آن‌ها را مؤلفه‌های معنایی جهانی معرفی می‌کند، محک زده‌ایم و تلاش کرده‌ایم ناهمخوانی داده‌های زبان فارسی را با مبانی نظریه معنایی جکندوف، یعنی آنچه «نظریه معنی‌شناسی مفهومی» نامیده می‌شود، تبیین کنیم. برای ارائه تبیین ناهمخوانی داده‌های زبان فارسی با مبانی نظریه مذکور، نخست بر شمار مؤلفه‌های معنایی ارائه‌شده از سوی این معنی‌شناس افزوده‌ایم و واحد تحلیل معنی را همان مؤلفه‌های معنایی

1. compound verb (CV)
 2. light verb (LV)
 3. passivisation
 4. theory of conceptual semantics
 5. Unit of Semantic Analysis (USA)
 6. Ray Jackendoff

در نظر گرفته‌ایم و در وهله دوم، واژه را به منزله واحد تحلیل معنی در نظر گرفته‌ایم و در پایان، جمله را واحدی مناسب برای تحلیل‌های معنایی دانسته‌ایم.

۲. پیشینه پژوهش

در این بخش مهم‌ترین پژوهش‌های زبان‌پژوهان ایرانی و غیرایرانی درباره فعل مرکب فارسی از نظر گذرانده خواهد شد. اهمیت این نگرش‌ها، به دلیل الگوگیری نگارندگان از آرای این پژوهشگران در این پژوهش است.

آدله گولدرگ (۱۹۹۶) در یکی از مقالات خود فعل‌های مرکب فارسی را متشکل از یک سازه غیرفعلی در زبان و یک فعل سبک^۱ معرفی می‌کند و تأکید می‌کند که این افعال رفتاری دوگانه از خود نشان می‌دهند و همین امر، تصمیم‌گیری برای تلقی آن‌ها به عنوان یک واژه یا دو واژه را دشوار می‌کند. او در این مقاله، توجیهی ارائه می‌کند که با توجه به آن، فعل مرکب فارسی را هم هنگام یک فعل تک‌واژه‌ای و هم هنگام فعل چندواژه‌ای در نظر می‌گیرند. وی عامل مؤثر در این تشخیص را محدودیت‌های طبیعی رده‌شناختی می‌داند و فعل مرکب را به صورت پیش‌فرض، یک فعل ساده در واژگان ذهنی گویشوران در نظر می‌گیرد.

کریمی دوستان (۱۹۹۷) در رساله دکتری خود به بررسی ترکیب‌هایی می‌پردازد که از یک سازه غیرفعلی، همراه با یک فعل سبک تشکیل شده‌اند. او افعال سبک را متفاوت از فعل‌های کمکی^۲ و فعل‌های واژگانی^۳ در نظر می‌گیرد و بر این باور است که در زبان فارسی، فعل‌های سبک با عناصر غیرگزاره‌ای ترکیب می‌شوند و سازه اصطلاح‌گونه‌ای^۴ را می‌سازند که دربردارنده یک فعل سبک است و معنی ترکیبی نیز ندارد. همچنین، فعل‌های سبک فارسی به هنگام ترکیب با سازه‌های غیرفعلی گزاره‌ای^۵ و فرایندی^۶، مانند ساخت‌های دربردارنده فعل سبک در زبان‌های کره‌ای و ژاپنی عمل می‌کنند و معنی ترکیبی دارند. او بر این نکته تأکید می‌کند که ساخت‌های دربردارنده فعل سبکی که فعل سبک در آن‌ها نقش معنایی آغازگر^۷

1. light verb
2. auxiliaries
3. lexical verbs
4. idiom-like noncompositional LVCs
5. predicative PVs
6. process nouns
7. initiatory role



داشته باشد و بتواند حالت دستوری مفعول صریح^۱ را اعطا کند، ساخت‌هایی گذرا^۲ یا غیرارگتیو^۳ خواهند بود. فعل‌های سبکی که نقش معنایی گذرایی^۴ یا انتقال داشته باشند، ساختی را تشکیل می‌دهند که ناگذرا^۵ هستند و درنهایت، فعل‌های سبکی که نقش معنایی ایستایی^۶ دارند، ممکن است ساختی گذرا یا ناگذرا تشکیل دهند و این امر، وابسته به نوع سازه غیرفعلی است که با فعل سبک همراه شده است.

به نظر دبیرمقدم فعل مرکب به فعلی اطلاق می‌شود که ساختمان واژه‌ای آن بسیط نیست، بلکه از پیوند یک سازه غیرفعلی همچون اسم، صفت، اسم مفعول، گروه حرف اضافه‌ای یا قید با یک سازه فعلی تشکیل شده است. دبیرمقدم در مقاله خود دو نوع فرایند تشکیل فعل مرکب را در زبان فارسی، با نام‌های ترکیب^۷ و انضمام^۸ مشهود دانسته است. وی بر این باور است که فعل در پی انضمام، فعل، هویت واژگانی و شفافیت معنایی خود را همچنان حفظ می‌کند و انضمام را فرایندی زایا می‌داند که طی آن، فعلی ناگذرا ساخته می‌شود و در برابر آن، متناظر غیرانضمامی نیز وجود دارد. دبیرمقدم با برشمردن چهار ویژگی مذکور برای فعل‌های انضمامی و با این توضیح که این چهار ویژگی، وجوه تفاوت افعال مرکب انضمامی با افعال مرکب ترکیبی‌اند، زبان فارسی را دارای دوگونه فعل مرکب می‌داند (دبیرمقدم، ۱۳۸۴: ۱۵۰). افزون بر این، دبیرمقدم در مقاله «مجهول در زبان فارسی»، ضمن اشاره به اینکه برخی زبان‌شناسان وجود ساخت مجهول را در فارسی مسلم فرض کرده‌اند و برخی دیگر بر این باورند که در زبان فارسی ساخت مجهول وجود ندارد، به استدلال معین، مبنی بر تبدیل صورت مجهول، در فارسی باستان به صورت معلوم در فارسی میانه و استمرار آن در فارسی نوین اشاره کرده و بر این باور است که معین، کاربرد ویژه فعل لازم حرکتی «شدن» را به عنوان فعل کمکی مجهول‌ساز در فارسی نوین کلاسیک نادیده گرفته است. وی در این مقاله به استقلال ساخت مجهول از ساخت ناگذرا در فارسی نیز اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که گشتار مجهول در فارسی، فقط در مورد آن دسته از فعل‌های ناگذرا

1. accusative case
2. transitive
3. unergative
4. transition role
5. intransitive
6. stative role
7. compounding
8. incorporation

عمل می‌کند که مفهوم اعمال ارادی را در خود داشته باشند و در پایان خاطر نشان می‌کند که در نحو زبان فارسی، نقش جمله معلوم با معادل مجهول آن متفاوت است.

نیلوفر فامیلی (۲۰۰۶) در رساله دکتری خود به بررسی فضای معنایی افعال سبک زبان فارسی پرداخته است. بنا بر باور او، فعل سبک به لحاظ معنایی ضعیف است و با یک سازه غیرفعلی ترکیب می‌شود تا مفهوم فعلی کاملی پدید آورد. حاصل این ترکیب، فعلی است که نه معنی کاملاً ترکیبی دارد و نه معنی کاملاً اصطلاحی. او در فصل سوم رساله خود چهار فعل سبک «زدن»، «خوردن»، «گرفتن» و «دادن» را بررسی می‌کند و بیان می‌کند که فضای معنایی هر فعل سبک، زایایی و پیش‌بینی‌پذیری معنایی را برای افعال مرکب به همراه دارد. همچنین، از آنجا که جزیره‌های معنایی افعال مرکب دارای فعل سبک یکسان، با معنی هسته‌ای فعل سبک پیوند دارند، چندمعنایی هم در قبال افعال مرکب مذکور قابل‌تصور است. وی در پایان، افعال مرکب زبان فارسی را بر روی پیوستاری در نظر می‌گیرد که در یک سوی آن شفافیت معنایی در نتیجه ترکیب‌پذیری معنایی وجود دارد و در سوی دیگر آن، معنی اصطلاحی.

اشنقان مولر (۲۰۰۹) با تأکید بر اینکه فعل‌های مرکب فارسی همواره برای زبان‌شناسان نظری چالش‌برانگیز بوده‌اند، به تردید زبان‌شناسان در تلقی این افعال به مثابه واژه یا عبارت اشاره می‌کند و دلیل این تردید را داشتن ویژگی‌های واژه‌گونه و عبارت‌گونه این گروه از فعل‌ها در زبان فارسی می‌داند. وی در این مقاله، ویژگی جدایی‌پذیری دو جزء تشکیل‌دهنده فعل مرکب را به هنگام استفاده از فعل «خواستن» برای ساختن زمان دستوری آینده یا در منفی‌کردن این افعال، برجسته کرده و معتقد است که در عین حال، این گروه از فعل‌ها دستخوش تغییرات اشتقاقی نیز می‌شوند و در واقع، این دوگانگی را گواهی بر چالش‌برانگیز بودن مبحث فعل‌های مرکب در زبان فارسی می‌داند، و راهکار موردنظر خود را تحلیل‌های تاریخی معرفی می‌کند.

۳. روش پژوهش

در این مقاله، رفتار ۲۲ فعل مرکب که در آن‌ها سازه غیرفعلی با فعل سبک «انداختن» همراه شده است، به هنگام ساخت صورت مجهول آن‌ها، بررسی شده و ضمن معرفی مبانی نظریه معنایی چکندوف و نشان‌دادن ساخت جمله‌های معلوم و مجهول در قالب نمودارهای معنایی معرفی شده از سوی وی، می‌کوشیم جهانی بودن مؤلفه‌های معنایی و نمودارهای معنایی این معنی‌شناس را به



محک داده‌های زبان فارسی بسپاریم و عدم‌تطابق داده‌ها را با مبانی نظریه مذکور تبیین کنیم. دلایل گزینش ۲۲ فعل مرکب به عنوان داده، یکی محدودیت فضایی بود که نگارندگان برای بحث درباره مطالب مطرح در نوشته حاضر در اختیار داشتند و دیگری، کفایت ارائه همین تعداد داده به منظور تعمیم نتایج این پژوهش بود. نکته دیگری که ذکر آن ضروری به نظر می‌رسد، این است که دلیل گزینش فعل سبک «انداختن»، در وهله نخست، سببی بودن وجه این فعل بوده است و در وهله دوم، این واقعیت است که جانشینی فعل مذکور با فعل «افتادن»، که فاقد وجه سببی است، مثال‌های روشنی از نمونه‌های معلوم و مجهول فعل‌های مرکب فارسی ایجاد می‌کند.

۴. مبانی نظریه معنایی جکندوف

در این بخش از پژوهش، مهم‌ترین نکات نظریه معنایی ری جکندوف که بنیادهای نظریه معنی‌شناسی مفهومی^۱ را تشکیل می‌دهند و مبانی تحلیل داده‌های این مقاله به‌شمار می‌روند، به اجمال از نظر گذرانده می‌شوند تا توضیح‌هایی که در مورد همخوانی یا ناهمخوانی داده‌های فارسی با این نظریه معنایی ارائه خواهد شد، از وضوح کافی برخوردار باشند.

جکندوف بر این باور است که معنی جمله، از مجموع معنی واژه‌ها تشکیل شده است (سعید، ۲۰۰۳: ۲۶۶). از این‌رو، توجه وافر این معنی‌شناس به مبانی معنی‌شناسی واژگانی^۲ دور از ذهن نیست؛ چنان‌که او، علاوه بر اینکه یکی از وظایف معنی‌شناس را بررسی رابطه میان جمله‌ها می‌داند، معتقد است که رابطه استلزام معنایی^۳ میان دو جمله، از رهگذر رابطه معنایی خاصی میان دو واژه در دو جمله مذکور پدید می‌آید که عامل ایجاد این رابطه معنایی خاص، وجود مؤلفه معنایی «سبب»^۴ است. نمونه‌های ۱ و ۲ به درک بهتر دیدگاه جکندوف کمک می‌کنند:

۱. بابک فرهاد را کشت.

۲. فرهاد مرد.

نزد جکندوف، آنچه میان دو جمله ۱ و ۲ رابطه معنایی استلزام پدید آورده است، پیوند معنایی میان دو واژه «کشت» و «مرد» است که این رابطه نیز به نوبه خود، بر اثر وجود مؤلفه معنایی «سبب» پدید آمده است: بابک سبب شد فرهاد بمیرد.

1. conceptual semantics
2. lexical semantics
3. semantic entailment
4. cause

بنابراین، وی تجزیه معنایی^۱ را برای درک بهتر روندهای دستوری^۲ که به منظور ساخت جمله‌های زبان طی می‌شوند، ضروری می‌داند و در این مورد، با بث لوین^۳ هم‌عقیده است. نکته درخور توجه در نظریه معنایی جکندوف، قائل شدن او به شش مؤلفه معنایی جهانی «رویداد»^۴، «وضع»^۵، «چیز»^۶، «مسیر»^۷، «ظرف»^۸ و «ویژگی»^۹ است و اعتقاد وی به اینکه هر جمله در سطح ساخت مفهومی^{۱۰}، ترکیبی از این مؤلفه‌ها است.

با در نظر گرفتن مؤلفه‌های معنایی که این معنی‌شناس معرفی کرده است، می‌توان به این نتیجه رسید که جمله‌های معلومی که فعل مرکب به‌کاررفته در آن‌ها، با فعل سبک «انداختن» ساخته شده است، بر رخداد عملی دلالت دارند و بنابراین، «رویداد» تلقی می‌شوند و گونه مجهول این جمله‌ها که در آن‌ها فعل سبک «انداختن» جای خود را به فعل سبک «افتادن» می‌دهد، «وضع» تلقی می‌شوند.

۱-۴. بررسی نظریه معنی‌شناسی مفهومی بر اساس داده‌های زبان فارسی

حال، نکته درخور توجه که انگیزه نگارش مقاله حاضر را ایجاد کرده، این است که چنانچه نظریه معنایی جکندوف که نظریه‌ای تجزیه‌مدار است و مؤلفه‌های معنایی که وی معرفی می‌کند جهانی باشد (بر اساس مدعای او چنین است)، باید از عهده تبیین پذیرفتنی بودن یا پذیرفتنی نبودن هر جمله‌ای، حال متعلق به هر زبانی که باشد، برآید؛ این در حالی است که هنگام رسم نمودارهای مربوط به جمله‌های مجهول که «وضع» تلقی می‌شوند، با تعارض، با شَم زبانی فارسی‌زبانان روبه‌رو می‌شویم. نخست، نمونه‌هایی را از نظر می‌گذرانیم که در آن‌ها هم صورت معلوم و هم صورت نامفعولی، برای گویشوران زبان فارسی پذیرفتنی است:

انداختن – افتادن

۳. خون انداختن – خون افتادن

۱-۳. مریم دست بابک را خون انداخت.

1. semantic decomposition
2. grammatical processes
3. Beth Levin
4. event
5. state
6. object
7. path
8. place
9. property
10. conceptual structure



۳-۲. دست بایک خون افتاد.

۴. گیر انداختن – گیر افتادن

۴-۱. علی سیروس را در انتهای یک کوچه بن بست گیرانداخت.

۴-۲. سیروس در انتهای یک کوچه بن بست گیر افتاد.

۵. راه انداختن – راه افتادن

۵-۱. پدرم سرانجام آن کارخانه چای‌سازی را راه انداخت.

۵-۲. آن کارخانه چای‌سازی سرانجام راه افتاد.

۶. جلو انداختن – جلو افتادن

۶-۱. ناشر نوبت چاپ کتاب را جلو انداخت.

۶-۲. نوبت چاپ کتاب جلو افتاد.

۷. عقب انداختن – عقب افتادن

۷-۱. استاد امتحان معنی‌شناسی را عقب انداخت.

۷-۲. امتحان معنی‌شناسی عقب افتاد.

۸. نور انداختن – نور افتادن

۸-۱. آفتاب در اتاق پذیرایی نور انداخته است.

۸-۲. در اتاق پذیرایی نور افتاده است.

۹. از پا انداختن – از پا افتادن

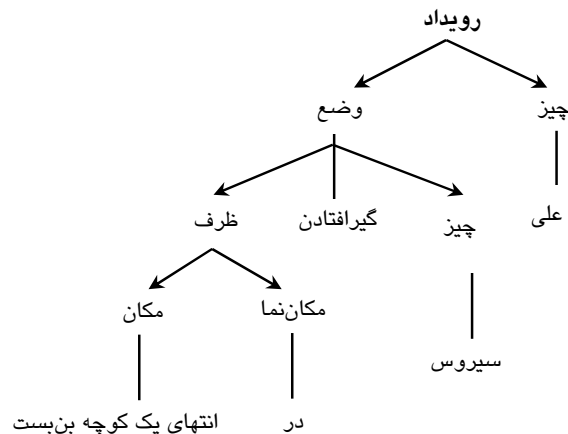
۹-۱. این همه کار علی را از پا انداخته است.

۹-۲. علی از پا افتاده است.

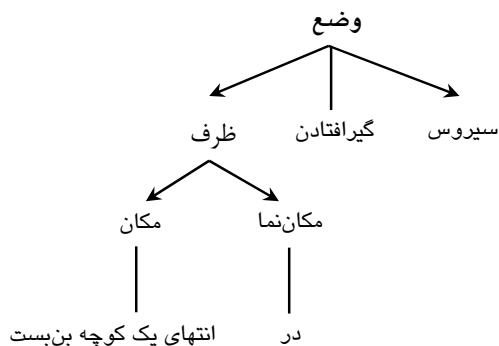
در نمونه‌های ۳ تا ۹ می‌بینیم که جمله‌های ۱-۳ تا ۱-۹، جمله‌های معلوم هستند و جمله‌های ۲- تا ۳ تا ۹-۲، گونه نامفعولی جمله‌های معلوم تلقی می‌شوند. دلیل این امر، سببی بودن وجه فعل «انداختن» و حضور کنشگر^۱ این فعل در جمله‌های معلوم است که به لحاظ معنایی با حذف کنشگر کنشگر و حذف مؤلفه معنایی «سبب»، و در نتیجه، جایگزین شدن «انداختن» با «افتادن» که وجه غیرسببی دارد، جمله‌ها، مجهول می‌شوند یا به بیان دقیق‌تر، مفهوم مجهول می‌یابند. جایگزینی فعل سبک یک فعل مرکب با وجه غیرسببی، با فعل سبکی که دارای وجه سببی بوده است، یکی از

1. agent

شیوه‌های مجهول‌سازی^۱ گروهی از فعل‌های مرکب زبان فارسی است و می‌توان به این نتیجه رسید که این گروه از فعل‌های مرکب، دو صورت مجهول دارند؛ یکی مجهول معنایی است که شرح آن از نظر گذشت و صورت دیگر، از همان قاعده مجهول‌سازی «صفت مفعولی + شدن + شناسه» پیروی می‌کند. نکته قابل توجه این است که همواره نمی‌توان به منظور مجهول‌سازی، از جایگزینی فعل سبک با وجه غیرسببی، با فعل سبک دارای وجه سببی، در مورد فعل‌های مرکب بهره برد؛ برای مثال، می‌توان فعل «زدن» را با «خوردن» در فعل مرکب «گره‌زدن» جایگزین کرد و صورت مجهول «گره‌خوردن» را ساخت، اما نمی‌توان همین کار را در مورد فعل مرکب «دار زدن» تکرار کرد و مدعی شد که «دارخوردن» صورت مجهول «دار زدن» است یا می‌توان فعل مرکب «به ستوه آمدن» را با جایگزینی «آوردن» با «آمدن»، صورت مجهول «به ستوه آوردن» دانست، اما «بخشایش آمدن» صورت مجهول «بخشایش آوردن»، به معنی «بخشودن»، به شمار نمی‌رود. حال، بر اساس نظریه معنایی جکندوف، برای نشان‌دادن تبدیل «رویداد» به «وضع»، در مورد هریک از جفت‌جمله‌های معلوم و مجهول در سطور بالا، می‌توان از نمودارهایی که وی معرفی کرده است، بهره برد که برای نمونه، فقط جفت‌جمله‌های ۱-۴ و ۲-۴ در قالب نمودار توصیف شده‌اند.



نمودار ۱ نمودار معنایی جمله معلوم «علی سیروس را در انتهای یک کوچه بن‌بست»



نمودار ۲ نمودار معنایی جمله مجهول «سیروس در انتهای یک کوچه بن‌بست گیر افتاد».

اما موضوع همواره به این روشنی نیست. در این بخش با مثال‌هایی از زبان فارسی، با همان دو فعل «انداختن» و «افتادن» روبه‌رو هستیم که هرچند می‌توان آن‌ها را با استفاده از مؤلفه‌های معنایی چکندوف توجیه کرد و در قالب نمودارهای معنایی وی ارائه داد، اما حتی اگر این نمودارها را بدون هیچ مشکلی رسم کنیم، جمله‌های مندرج در این بخش، بدون اشکال نبوده و مورد پذیرش فارسی‌زبانان نمی‌شوند.

۱۰. دور انداختن - دور افتادن

۱۰-۱. مادرم کیف کهنه‌اش را دور انداخت.

۱۰-۲. کیف کهنه مادرم دور افتاد.

۱۱. تیر انداختن - تیر افتادن

۱۱-۱. علی به سوی بابک تیر انداخت.

۱۱-۲. به سوی بابک تیر افتاد.

۱۲. شیشه انداختن - شیشه افتادن

۱۲-۱. پدرم پنجره اتاق خواب مرا شیشه انداخت.

۱۲-۲. پنجره اتاق خوابم شیشه افتاد.

تأمل درباره پذیرفتنی نبودن جمله‌های ۱۰-۲ تا ۱۲-۲، این پرسش را در ذهن برمی‌انگیزد که «انداختن» در فعل‌های مرکب «دور انداختن»، «تیر انداختن» و «شیشه انداختن» چه تفاوتی با

«انداختن»، در «خون‌انداختن»، «گیرانداختن»، «راه‌انداختن»، «جلوانداختن»، «عقب‌انداختن»، «نورانداختن» و «از پا انداختن» دارد که حذف کنشگر و جانشینی این فعل با فعل «افتادن»، سبب می‌شود صورت مجهول جملات دستوری باشد و در قالب نمودارهای معنایی چکندوف هم بگنجد، اما مورد پذیرش فارسی‌زبانان نباشند.

افزون بر این، فعل‌های مرکبی نیز وجود دارند که در نتیجه همراه‌شدن سازه غیرفعلی با فعل سبک «انداختن» ساخته می‌شوند و معنی را در بردارند که مجهول‌شدن فعل‌های مذکور را از راه جانشینی «انداختن» با «افتادن» منتفی می‌کند و این امر می‌تواند تأمل درباره ویژگی معنایی این فعل را، هنگامی که به عنوان فعل سبک به کار می‌رود، بیش‌ازپیش ضروری سازد. برای روشن‌تر شدن مطلب می‌توان نمونه‌های ۱۳ تا ۱۷ را مثال زد.

۱۳. چنگ انداختن

۱-۱۳. این همان بچه‌گربه‌ای است که دیروز صورت فرهاد را چنگ انداخت.

۲-۱۳. دیروز صورت فرهاد چنگ افتاد.

۱۴. سرکه انداختن

۱-۱۴. مادر بزرگ علی، آخر پاییز، هویج‌ها و سبزی‌های خردشده را سرکه انداخت.

۲-۱۴. هویج‌ها و سبزی‌های خردشده سرکه افتاد.

۱۵. متلک انداختن

۱-۱۵. علی دیروز به من متلک انداخت.

۲-۱۵. دیروز به من متلک افتاد.

۱۶. پوست انداختن

۱-۱۶. مارها در فصل بهار پوست می‌اندازند.

۲-۱۶. در فصل بهار پوست می‌افتد.

۱۷. لگد انداختن

۱-۱۷. هفته گذشته همین اسب به من لگد انداخت.

۲-۱۷. هفته گذشته به من لگد افتاد.

یک راه‌حل احتمالی می‌تواند این باشد که ادعا کنیم مؤلفه‌های معنایی که چکندوف در نظر گرفته است، برای تبیین داده‌های فارسی ناکافی‌اند و باید مؤلفه یا مؤلفه‌هایی به آن بیفزاییم.



برای نمونه، فعل «راه انداختن» را در نظر می‌گیریم که با ارجاع به مثال ۵ و جمله‌های ۱-۵ و ۲-۵، مؤلفه معنایی «جاننداری» را برای موضوع درونی^۱ این فعل در نظر می‌گیریم.

۱۸. راه انداختن - راه افتادن

۱-۱۸. دیشب باید میهمان‌هایی را که از شیراز آمده بودند، راه می‌انداختم بروند.

۲-۱۸. دیشب میهمان‌هایی که از شیراز آمده بودند، راه افتادند که بروند.

۳-۱۸. کار میهمان‌هایم را که از شیراز آمده بودند، راه انداختم.

۴-۱۸. کار میهمان‌هایم که از شیراز آمده بودند، راه افتاد.

می‌بینیم که جمله ۲-۱۸ با وجود این‌که هم دستوری است و هم پذیرفتنی، صورت مجهول جمله ۱-۱۸ به شمار نمی‌رود و مفهومی متفاوت از مفهوم جمله ۱-۱۸ را به ذهن متبادر می‌کند؛ این در حالی است که، اگر مؤلفه «جاننداری» را بار دیگر از موضوع درونی فعل «راه انداختن» بگیریم، جایگزینی «نداختن» با «افتادن»، منجر به مجهول‌شدن مفهوم جمله می‌شود؛ چنان که جمله ۴-۱۸ را می‌توان صورت مجهول جمله ۳-۱۸ دانست. بنابراین، گویا می‌توان مدعی شد مؤلفه معنایی [جاننداری] در ساخت صورت مجهول از صورت معلوم فعل مرکب مذکور، ایفای نقش می‌کند. حال نمونه دیگری را بررسی می‌کنیم.

۱۹. جا انداختن - جا افتادن

۱-۱۹. مدیر مدرسه قانون جدید را برای دبیران جا انداخت.

۲-۱۹. قانون جدید برای دبیران مدرسه جا افتاد.

۳-۱۹. پدرش حسن را در این کار جا انداخت.

۴-۱۹. حسن در این کار جا افتاد.

چنان‌که می‌بینیم، در مورد دستوری و پذیرفتنی بودن صورت‌های معلوم و مجهول فعل مرکب «جا انداختن» مؤلفه معنایی «جاننداری» نقشی ایفا نمی‌کند؛ بنابراین، به سراغ مؤلفه معنایی دیگری می‌رویم و آن را «اراده» در نظر می‌گیریم.

۲۰. بیرون انداختن - بیرون افتادن

۱-۲۰. کفش‌های قدیمی‌ام را بیرون انداختم.

۲-۲۰. کفش‌های قدیمی‌ام بیرون افتادند.

1. internal argument

۳-۲۰. کفش‌های قدیمی‌ام را از پنجره بیرون انداختم.

۴-۲۰. کفش‌های قدیمی‌ام از پنجره بیرون افتادند.

در جمله ۴-۲۰ وجود عبارت «از پنجره»، این احتمال را در ذهن برمی‌انگیزد که افتادن کفش‌ها ممکن است بدون اراده کنشگر رخ داده باشد، حال آنکه عدم وجود این واژه در جمله ۲-۲۰، چنین احتمالی را منتفی می‌کند و از این رو جمله ۴-۲۰ به این دلیل پذیرفتنی است که الزاماً صورت مجهول جمله ۳-۲۰ تلقی نمی‌شود.

چنان‌که می‌بینیم، با در نظر گرفتن هر مؤلفه معنایی به استثناء، یا به بیان دقیق‌تر، به مثال نقضی برمی‌خوریم که ما را از توجه به مؤلفه‌های معنایی باز می‌دارد و به سوی این واقعیت رهنمون می‌کند که واحد تحلیل معنی باید بزرگ‌تر از واژه باشد. بنابراین، راه حل احتمالی دوم این است که در مورد هر فعل مرکب، به پیروی از زبان‌شناسانی چون گلدبرگ، سازه غیر فعلی را همراه با فعل سبک، یک واحد واژگانی در نظر بگیریم. به منظور سنجش درستی این راه حل، نمونه‌های ۲۱ تا ۲۴ را از نظر می‌گذرانیم و نخست یادآور می‌شویم که فعل‌های به کاررفته در این مثال‌ها، به پیروی از نظر دبیرمقدم (۱۳۸۴: ۱۸۱) (← ۲)، فعل‌های مرکب انضمامی و ترکیبی هستند. افزون بر این، به این نکته نیز باید توجه داشت که تشخیص نقش سازه غیرفعلی در فعل مرکب و تشخیص ماهیت(های) معنایی، متفاوت، ترکیب، حاصل از همراه شدن سازه غیرفعلی با فعل سبک، مستلزم درک معنی جمله، به مثابه یک کل، در وهله نخست است و این، همان نکته‌ای است که تأکید نگارندگان بر آن بوده و هست.

۲۱. سنگ انداختن

۱-۲۱. ته چاه سنگ انداخت.

۲-۲۱. هنگام انجام کار، جلوی پایش سنگ انداخت.

۳-۲۱. فندکش را سنگ انداخت.

نمونه‌های ۱-۲۱ و ۲-۲۱، با جایگزینی فعل سبک «انداختن» با «افتادن» مجهول می‌شوند، اما چنین امکانی برای نمونه ۳-۲۱ اصلاً وجود ندارد، زیرا در این نمونه ۳-۲۱ تعبیر معنایی «سنگ انداختن» جز با حضور واژه «فندک» امکان‌پذیر نیست.

۲۲. گل انداختن

۱-۲۲. صحبت‌مان تازه گل انداخته بود.



۲-۲۲. صورتش با شنیدن اینکه خواستگار می‌آید، گل انداخت.

۳-۲۲. روی رومی‌زی با نخِ ابریشم گل انداخت.

جمله ۱-۲۲ از رهگذر جایگزینی فعل سبک «انداختن» با «افتادن» مجهول نمی‌شود، و چنین امکانی برای دو جمله ۲-۲۲ و ۳-۲۲ نیز، وجود ندارد.

۲۳. روانداختن

۱-۲۳. برای اضافه‌حقوق به مدیرش روانداخت.

۲-۲۳. از بس حواسش پرت بود، وقت خوابیدن، لحاف را زیر انداخت و تشک را روانداخت.

۳-۲۳. از بی‌حوصلگی پشت سفره را روانداخت.

چنان‌که می‌بینیم، امکان مجهول‌سازی با استفاده از روش مذکور در سطور بالا، برای هیچ‌یک از نمونه‌های ۱-۲۳، ۲-۲۳ و ۳-۲۳ وجود ندارد.

۲۴. آب انداختن

۱-۲۴. با حرف‌هایش دهان دوستش را آب انداخت.

۲-۲۴. در استخر خانه‌شان آب انداخت.

۳-۲۴. زیر خانه همسایه‌اش آب انداخت.

در مثال‌های این بخش می‌بینیم که امکان مجهول‌سازی برای نمونه‌های ۱-۲۴ و ۳-۲۴ وجود دارد، اما نمونه ۲-۲۴ را نمی‌توان از راه جایگزین کردن فعل سبک، مجهول کرد.

با تأملی در مثال‌های ۱-۲۴ تا ۳-۲۴، به این نتیجه می‌رسیم که امکان مجهول‌سازی یا نبودن چنین امکانی، وابسته به مؤلفه‌های معنایی نیست و در نظر گرفتن این مؤلفه‌ها نتوانست راهگشای یافتن قاعده‌هایی باشد که امکان مجهول کردن افعال مرکب را با استفاده از روش معنایی تبیین کنند، پس نمی‌توان تکیه بر مؤلفه‌های معنایی را برای تحلیل‌های معنایی معتبر و صحیح دانست. در نظر گرفتن فعل مرکب، به مثابه یک واحد واژگانی نیز نمی‌تواند تعیین‌کننده قاعده‌هایی برای موارد امکان مجهول‌سازی معنایی فعل مرکب از طریق جایگزینی فعل سبک دارای وجه سببی با فعل سبک دارای وجه غیرسببی باشد، زیرا در هر مورد از موارد بالا، دیدیم که معنی فعل مرکب در همنشینی با دیگر واحدهای زبان که با فعل مرکب روی یک زنجیره قرار گرفته‌اند، تعیین می‌شود. بنابراین، از آنجا که اگر واحد تحلیل معنایی را مؤلفه‌های معنایی یا واژه در نظر بگیریم به نتایج درستی دست نخواهیم یافت، باید واحد

تحلیل معنی را جمله دانست. چنین می‌نماید که توجه به این مهم، حتی از سوی معنی‌شناسان شناختی که تلقی نشانه‌ی زبانی معرفتی شده از سوی سوسور را در چارچوب زبان‌شناسی شناختی، تا سطح عبارت‌ها و تمام جمله‌ها بسطیافته می‌دانند، و مدعی هستند واحد تحلیل معنایی در مطالعات آن‌ها الزاماً واژه نیست و در سطوحی بالاتر از آن، مثلاً در سطح جمله نیز در نظر گرفته می‌شود، از نظر دور مانده است؛ زیرا این معنی‌شناسان در تحلیل‌های معنایی خود، هم‌نشینی معنایی واحدهای زبانی هم‌نشین را بر روی محور هم‌نشینی و برهمکنش معنایی آن‌ها به حاشیه می‌رانند و در مرکز توجه خود قرار نمی‌دهند.

۵. نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر رفتار معنایی ۲۲ فعل مرکب زبان فارسی که از راه همراه‌شدن سازه‌ی غیرفعلی با فعل سبک «انداختن» ساخته شده بودند، در هنگام مجهول‌کردن این افعال بررسی شد. در پی این بررسی، معلوم شد که برای مجهول‌کردن گروهی از فعل‌های مرکب زبان فارسی، می‌توان از دو روش نحوی و معنایی بهره گرفت؛ یکی، استفاده از فرمول «صفت مفعولی + شدن + شناسه» راست که مجهول‌سازی نحوی است و دیگری، جایگزینی فعل سبک دارای وجه سببی با فعل سبک فاقد وجه سببی که روشی معنایی تلقی می‌شود، زیرا در این حالت، معنی جمله است که مجهول‌بودن آن را آشکار می‌کند، نه ساخت نحوی جمله. سپس جمله‌های معلوم و مجهول را با مؤلفه‌ها و در قالب نمودارهای معنایی ری جکندوف، یعنی در چارچوب «نظریه‌ی معنی‌شناسی مفهومی» محک زده و ملاحظه کردیم که استفاده از روش جایگزینی فعل سبک دارای وجه سببی با فعل سبک فاقد وجه سببی، همواره منجر به مجهول‌شدن جمله نمی‌شود و در مواردی خاص، جمله‌های حاصل از اعمال فرایند مذکور، با وجود دستوری‌بودن و قابل‌توجیه بودن در چارچوب «معنی‌شناسی مفهومی»، ناپذیرفتنی خواهند بود. به بیان دقیق‌تر، نظریه‌ی معنایی جکندوف نتوانست از عهده‌ی تبیین غیرقابل‌پذیرش بودن جمله‌های مذکور برآید. در پی تبیین ناتوانی این نظریه‌ی معنی‌شناختی در توجیه ناپذیرفتنی بودن جمله‌ها، دو احتمال در نظر گرفته شد که مورد آزمایش قرار گرفتند؛ یکی در نظر گرفتن مؤلفه‌های معنایی بیشتر و دیگری در نظر گرفتن هر فعل مرکب، به مثابه‌ی یک واحد واژگانی بود. کاربرد هیچ‌یک از این دو روش برای ارائه‌ی قاعده‌هایی که مشخص کنند که چه



هنگام می‌توان از روش معنایی برای مجهول کردن فعل مرکب بهره برد و چه هنگام نمی‌توان از آن استفاده کرد، سودمند نبود. بنابراین، با ارائه مثال‌های بیشتر به این نتیجه رسیدیم که برای تعیین معنی فعل مرکب، توجه به واژه‌های همنشین با آن روی محور همنشینی ضروری است؛ تا جایی که نمی‌توان بدون در نظر گرفتن واحدهای زبانی همنشین با فعل مرکب، به معنی دقیق آن دست یافت. افزون بر این، بدون توجه به واحدهای زبانی همنشین، حتی نمی‌توان دریافت که آیا فعلی مرکب است یا بسیط و اگر مرکب است، از نوع ترکیبی است یا انضمامی. این امر، ذهن را به سوی این واقعیت رهنمون می‌کند که واحد تحلیل معنی، نه مؤلفه‌های معنایی هستند، نه واژه است و نه گروه، بلکه باید جمله در نظر گرفته شود. عدم توجه به این واقعیت، موجب ناکام ماندن نظریه معنی‌شناسی مفهومی در تبیین ناپذیرفتنی بودن جمله‌هایی است که دستوری‌اند. چنین می‌نماید که توجه به این مهم، حتی از سوی معنی‌شناسان شناختی که مدعی هستند واحد تحلیل معنایی را در مطالعات خود جمله در نظر می‌گیرند، از نظر دور مانده است، زیرا واحد تحلیل‌های معنایی آن‌ها عملاً واژه در نظر گرفته می‌شود.

۶. منابع

- دبیرمقدم، محمد. (۱۳۸۴). «فعل مرکب». پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی. مجموعه مقالات، چ ۱ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ----- (۱۳۸۴). «مجهول در زبان فارسی»، پژوهش‌های زبان‌شناختی فارسی. مجموعه مقالات، چ ۱. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- صفوی، کورش. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معنی‌شناسی*. تهران: انتشارات سوره مهر.
- Family, Neiloufar. (2006). *Explorations of Semantic Space: The Case of Light Verb Constructions in Persian*. A thesis submitted to Ecole des Hautes Etudes en Sciences Sociales in fulfillment of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy in Cognitive Science. Paris: France.
- Goldberg, Adele E. (1996). "Words by default: Optimizing Constraints and the Persian Complex Predicate". In *Berkeley Linguistic Society* 22.
- Karimi-Doostan, Gholamhossein. (1997). *Light Verb Constructions in Persian*,

Department of Language and Linguistics, University of Essex.

- Müller, Stefan, “Persian Complex Predicates and the Limits of Inheritance-Based Analyses”, Freie Universität Berlin, Institute für Deutsche und Niederländische Philologie, *Deutsche Grammatik*, Habelschwerdter, Allee 45, D- 14195, Berlin.
- Saeed, John I. (2003). *Semantics*, 2nd. edn. Blackwell, Oxford, UK.